

ادبیات ژاپن، زنانگی تهدید کننده* . دیان دومارژری ترجمه اصغر نوری

۱۷۵

کاو اتابا، تانیزاکی، سوزوکی، مورا کامی ... در ادبیات ژاپن: اضطراب از جبر گذراندن یک زندگی تدوین شده و به ویژه از روابط دشوار با زنان و از شبخ ناتوانی زاده می شود.

بعضی از اسطوره‌های متعلق به مجمع الجزایر ژاپن، بی رحم اند. این قصه‌ها که در قرن هشتم در کو. جی. کی نقل شده‌اند، تفاهم ناپایدار و متلاطم زوج نخستین، ایزانامی / ایزاناکگی، را بازگو می‌کنند. آخرین زایمان باعث شد، قسمتی از بدن مادر بسوزد به طوری که شوهر، انتقامش را از کودک گرفت و همسر در دنیای پست باقی ماند و شوهر ترکش کرد. او شوهر را تهدید کرد که: «هر روز هزار نفر از سرزمینی که تو حاکمش هستی را خفه خواهم کرد» و شوهر با جوابی دندان شکن پاسخ داد که به همان اندازه باعث تولد خواهد شد. بنابراین در کو. جی. کی، زوج در معرض رقابتی وحشتناک قرار دارند. بازی اضطراب آور مرگ و زندگی، جنون مرگ بار و انتقام. آلودگی از جانب قلمرو زن است زیرا او زندگی می‌بخشد و مرد می‌ترسد آلوده شود. این تم به دفعات در نقاشی‌های بودایی به کار رفته است، نقاشی‌هایی که در آنها اغلب

انهدام جسم زنانه به نمایش گذاشته شده است.

طی قرن‌ها، این اضطراب زنانه در رمان‌ها دوام می‌یابد. در قرن پنجم، زنان دربار با استفاده از یک دورهٔ صلح، به هنر روی آوردند. مورا ساکی شیکیبو اولین زن رمان‌نویس دنیا بود. ولی به رغم جدایت قهرمان مشهورش، پرنس ژنجی «تایناک»، اثر استادانهٔ او مالیخولیایی عظیم را بر ملاء می‌کند. مالیخولیایی که زادهٔ آیین‌های اجباری، تابوهای بازدارندهٔ عشق، بوالهوسی‌های بزرگان و بی‌رحمی درباری است که در آن مادران از فرزندانشان جدا شده‌اند.

رفع اضطراب با نوشتن

زنان این کار را خیلی زود فرا گرفته بودند، مانند سکی شوناگون^۲ با یادداشت‌های بالینی‌اش که در آنها فضای خفقان‌آور تقلیل یافته است. به فهرست‌ها و لیست‌ها، گویی برای حذف کردن و نادیده گرفتن آن فضا. ولی به رغم این سلاح‌هایی که سکی با طنز و روشن بینی بر علیه ترس به کار می‌بندد، دوزخ‌ها، کیفرها، تحقیرها و انتظارها به قوت خود باقی می‌مانند. بعدها، دنیای نمایش تئاتر نو، ترس روح‌هایی سرگردان و حریص را روی صحنه آورد که در اوج شهوت، تا حد مرگ محروم بودند و صداهای پسکامی خارج شده از ماسک‌های بازیگران همانند تجسم ترس‌های شبانه‌ای بود که همچون دیوانگی در دل شب منفجر می‌شد. ترجیع‌بند نارایاما، اثر فوکوزاوا^۳ اولین حکایتی است که در سال ۱۹۵۶ من را با ادبیات ژاپن آشنا کرد. حکایتی که در آن رئالیسم از ورای ترانه‌های کودکانه و آداب و رسوم ظهور می‌کند. در ترجیع‌بند نارایاما، ا.و.رین به خاطر اینکه زود پیر نمی‌شود گناهکار است. شوهر و عروسش مرده‌اند. شرم زنده ماندن بر او چیره می‌شود (و چه اضطرابی بزرگتر از اضطراب این شرم؟) پس دندان‌هایش را با سنگ چخمافی می‌شکند و باز دست دادن تمام دندان‌هایش، قیافهٔ یک بلعنده را به خود می‌گیرد. پسرش، تایی، (که قبلاً تمام دندان‌هایش را از دست داده است) باید او را بخورده و کوهستان ببرد تا آنجا بمیرد؛ زن بدبخت از سه سال پیش حصرش را آماده کرده است. این دلهرهٔ مقابل اکسیر حیات نیرویی زنانه را، در چندین رمان باز می‌یابیم. همین‌طور در چند قصه که به تازگی منتشر شده‌اند. خیلی بعدتر از قصه‌های می‌شیمای^۴ که در آنها اضطراب فقط به یک جنسیت مربوط نیست بلکه، و به ویژه، به عدم امکان برتری زیبایی، و به از دست دادن هویت خود با سقوط یک امپراتوری که شخص غرور مردانه و ایمانش را بر پایهٔ آن استوار کرده بود، مربوط است. همچنین در آثار تانیزاکی^۵ که در آنها جسم زن، هر چند پرستیدنی، از

تعرض در امان می ماند. همانند جسم از هم تفکیک شده ای که مخفیانه از سوراخ کلید زیر نظر گرفته می شود و ترکیب دوباره آن در تمامیتی مطلوب، دشوار است. زن فقط همانند یک راز وجود دارد، پایی که به طور مبهم دیده می شود. عکس خالکوبی عنکبوتی حریص روی پشت، یک دفتر خاطرات روزانه بی عفت مثل داستان کلید که در آن شوهری خود راوقف حسادت می کند که او را برای ارضای امیال نفسانی زن جوانش تحریک می کند. بازی تباهی



که زن به تصمیم قبلی اش اضافه می کند. تصمیم رمانسکی که در آن یک موقعیت هرگز به یک دیدگاه صرف محدود نمی شود: این موقعیت همان رمان ژاپنی است که سطوح کوچک هویتی منفجر شده را به خوبی شرح می دهد، اغلب موزاییکی از نشانه ها را در خود دارد. رمانی که همزمان از غنای نگاه و یقینی اضطراب آور برخوردار است که در آن حقیقت یگانه وجود ندارد.

در رمان کاوابانا^۷، زیبایی محکوم به فزاینده زودرس، که اخیراً در فرانسه ترجمه شده است، قتل، قاتل و روابط پلیس ها از نقطه نظر راوی روایت می شود. در این بازی نقطه نظرها و آیینه که در آن زنانگی دختران جوان، معصومیت خواب آلودشان و خنده های تحقیرآمیزشان به چشم قاتل جوان، همگی انگیزه های جنایت اند. به ویژه خنده زنانه که همانند خواب، نزد کسی که صاحب

این ویژگی نیست، اضطرابی تحمل ناپذیر به وجود می آورد. اماریشه وحشتی که دنیای رمان ژاپنی بر آن استوار می شود، فقط ایده اضطراب آور رها شده گی، مورد تمسخر قرار گرفتن، دریده شدن و مورد تسلط واقع شدن نیست. ریشه این رمان، عبارت است از ارو تیسیم یا بیماری، سرگذشت شخصی با استفاده از عنوان کتابی زیر و رو کننده از کنزابورو اوئه^۷ که در آن تولد پسر ناقص العضوش را بازگو می کند، جنگ های جهانی، جنگ اقیانوس آرام، تشعشع های هسته ای و زمین لرزه ها (این مورد خط ارتباطی بین داستان های فوق العاده هاراکی موراکامی^۸ به نام پس از لرزیدن زمین است.)، وحشتی نیرومند که بی وقفه این دنیا را زیر پامی گذارد تا پسر سوناژها را آلوده کند و به خواننده برسد.

تصادفی نیست که کنزاورو اوئه برای عنوان خطابه جایزه نوبل اش. من، از ژاپنی مبهم را برگزیده بود. این ابهام، این پارگی بین گذشته و حال، بین ژاپن قدیم و ژاپن مدرن، بین مجمع الجزایر و غرب، روابطی اغلب عذاب آور بین زن و مرد به وجود می آورد. اوئه تصدیق می کند که این ابهام همزمان حکومت، فرد و زمان نویس را از هم می دزد. او به «قدرت عجیب و شفافبخش هنر» معتقد است و می نویسد: [قبول می کنم] «که اگر بتوانم، با شخصیت ضعیفم از تمام آلام بشری رنج ببرم». یکی از عظمت های این ادبیات در امکان های متعدد هویتش است که توسط هویتی قطعه قطعه شده تقویت می شوند. شخصیت ها از تخیلی لوکس و باورنکردنی سود می برند که همتایی ندارد، جز قدرت اضطرابی که از آن تغذیه می کند. ابهامی که اوئه از آن حرف می زند، موضوع رمانی از سوزوکی (استاد محبوبش) هم هست و بعد... (۱۹۰۹). این کتاب، داستان روشنفکر جوانی است که تقریباً از تمام حرکات و اعمال دلزده شده است. تنها چیزی که دوست دارد عطر سوسن است و او تصمیم می گیرد خود را در باغش منزوی کند و از تمام رابطه ها دوری جوید. او در نوعی رخوت از بین می رود، رخوتی که از هر انتخابی اجتناب می کند. «می اندیشد، به هر جای ژاپن که می نگرم، ظلمت است». اینجا از زیبایی سایه ای که کاواباتا و تاتیازاکی را مجذوب می کند خبری نیست، صحبت از ظلماتی است که در آن کورمال کورمال راه می رویم تا شاید با حقیقت برخورد کنیم. چون ضد قهرمان رمان، عاشق زن بهترین دوستش می شود. عشقی «نامشروع» که زندگی بی تفاوتش را واژگون و او را دیوانه می کند.

اضطراب از اجبار گذراندن یک زندگی تدوین شده موسوم به نرمال، زاده می شود، از روابط اجتماعی، از روابط دشوار با زنان و همچنین از شبح ناتوانی که به بهترین وجه در کتاب شب اثر نویسنده بزرگ ژاپنی، هیکارو آکویزومی^۹ به تصویر کشیده شده است. آیا این ترس از واقعیت که تا این حد دنیای نویسندگان معاصر را تحت تأثیر قرار داده است، دنیایی مردانه به وجود می آورد؟ (همانند رمان درخت مسافر اثر هیتوناری تسوجی^{۱۰} که در آن برادری که حس می کند رها شده است به جستجوی برادر بزرگش می رود که از خانه فرار کرده است.) و آیا این واقعیت به اندازه پندار حضور زن، تشویش آور است؟ آیا بزرگترین حقیقت فناپذیری (که به تمام اضطراب ها خاتمه می دهد)، جذابیت مرگی است که خود را همانند یک ناجی عرضه می کند؟

چیزی که اهمیت دارد و بزرگتر از هر چیز دیگری است، نگرانی از بودن است که منتهی

می شود به فرار و گریز به حوزه‌هایی دیگر، اعم از حیوانی، گیاهی یا معدنی. آنجا که روابط انسانی در امان می ماند. «بدبین بودن، همه چیز در این خلاصه می شود»، این را اکتاو میرو^{۱۱} می گفت، بله، ولی این موضوع اساس این ادبیات بسیار غنی است که در آن، روشن بینی در کوچک ترین جزئیات زندگی هر لحظه باعث به وجود آمدن نقوش به هم پیچیده بی‌همتایی از حوادث کوچک و مهم می شود. پس تبدیل شدن به سمندر یا ماهی کپور، همانند داستان‌های ایبوز^{۱۲}، انسان و اضطراب‌هایش را در فاصله ای مجزا از همدیگر قرار می دهد، فاصله ای که رمان در آن نوشته می شود. نویسندگان ژاپنی از ترسی چنین متراکم از کلمات، گاهی قدرتی رها بخش بیرون می کشند و گاهی آرامشی جادویی که انسان خود را در آن ذوب می کند و تبدیل می شود به دیگری. ♦ ♦ ♦

۱۷۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتنا جامع علوم انسانی

* Littérature japonaise: La Féminité menaçante / Diane de Margerie

- 1- Murasaki Shikibu
- 2- Sci Shonagon
- 3- Fukazawa
- 4- Mishima
- 5- Tanizaki
- 6- Kawabata
- 7- Kenzaburô Oe
- 8- Haruki Murakami
- 9- Hîkaru Okuizumi
- 10- Hitonari Tsuji
- 11- Octave Mirbeau
- 12- Ibuse

